گفت‌وگوی کیهان با خانواده شهید مدافع حرم، ابوالفضل نیکزاد

اسرائیل! منتظر باش که انتقام ابوالفضل را از تو می‌گیریم

سیدمحمدمشکوةالممالک

اشاره:

وقتی که عزیزانمان را از دست می‌دهیم اینکه چگونه خبر آن‌ها را به ما بدهند مهم‌ترین بخش آن اتفاق است، اینکه پیامکی را باز کنی و اسم یکی از بهترین دوستانت را در آن ببینی که به شهادت رسیده نیز جزو غیر قابل باور ترین اتفاقات این چند روزه زندگی من بود. پیامکی حاوی این مطلب که جمعه ۲۵ تیرماه، مراسم وداع با شهید مدافع حرم ابوالفضل نیکزاد؛ دوباره پیامک را خواندم، باورم نمی‌شد که اسم ابوالفضل را می‌دیدم، چشمم خیره به صفحه گوشی مانده بود و دستانم بی‌حرکت، انگار همه دنیا بر سرم آوار شد. قبول اینکه یکی از بهترین دوستانم را از دست داده‌ام برایم غیرممکن بود. مدام با خودم می‌گفتم احتمالا تشابه اسمی است، حتما یک ابوالفضل نیکزاد دیگر است، شاید دلم نمی‌خواست که این اسم، نام همان ابوالفضل دوست داشتنی و مهربانی باشد که یکی از دوستان صمیمی من بود. یاد روزی افتادم که با لبخند پرسید اگر من شهید شدم خاطرات مرا هم می‌نویسی؟ گفتم خیالت راحت، حتما می‌نویسم...

ابوالفضل جان! زمان آن فرا رسید که من به وعده‌ام عمل کنم، به این امید که تو هم معرفت به خرج دهی و دست رفیقت را بگیری....

ابوالفضل نیکزاد یکی دیگر از پاسداران بسیجی مخلصی بود که به خیل عظیم شهدا پیوست. او تنها ۳۲ سال داشت که به آرزوی خود رسید و از او پسر دوسال و نیمه‌ای به نام علی به یادگار مانده است. با خودم فکر می‌کنم که چقدر خانواده شهید نیکزاد حرف‌ها و خاطرات نگفته‌ای برای علی دارند؟ علی و امثال او برای یتیم شدن سن کمی دارند و این شاید بزرگترین غم همسران شهدای مدافع حرم و خانواده‌های آن‌ها باشد. اما اگر لحظاتی به کودک سه ساله ابا عبدالله فکر کنند قطعا دلشان آرام می‌گیرد. شاید این پایان زندگی ابوالفضل نیکزاد بود اما چه پایانی بهتر از شهادت؟ خوش به حالت که خدا چنین تقدیری را برایت رقم زد.

*** حقوق اولش را صرف ثبت نام مکه مادر کرد**

مادر شهید ابوالفضل نیکزاد درباره فرزندش می‌گوید: بنده قلبا به شهادت پسرم راضی هستم و هیچ مشکلی با شهادت ابوالفضل ندارم البته دلتنگی‌ها حقیقت دارد اما راضی هستم از اینکه فرزندم در راه اسلام به شهادت رسید.

ابوالفضل، بعضی روزها همسرش را به خانه مادرش می‌برد و خودش به خانه ما می‌آمد که من تنها نباشم. هر وقت که وارد خانه می‌شد چشمانش پر از اشک می‌شد، از او می‌پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ می‌گفت؛ شما را که می‌بینم این‌طور می‌شوم. یک روز به من گفت می‌خواهم مژده‌ای بدهم، گفت اسمت را برای سفر مکه ثبت‌نام کرده‌ام. ابوالفضل با اولین حقوقش اسم من را برای مکه نوشته بود، چون می‌دانست که من برای مکه رفتن خیلی بی‌تاب هستم. می‌گفت تا زمان سفر مکه، ان‌شاءالله سفر کربلا هم می‌فرستمت. در محل کارش در یک مسابقه شرکت کرده بود و قرار بود از بین ۶۰۰ نفر، یک نفر را برای سفر کربلا انتخاب کنند. ابوالفضل بالای برگه خود نوشته بود به یاد شهید مصطفی نارشیرین، بعد اسم خودش را نوشته بود، چون این شهید خیلی غریب بود که در قرعه‌کشی اسم ابوالفضل درآمد و من را هم با خود برد.

*** هدیه خدا را به بهترین نحو بازگرداندم**

مادر از خاطرات شهید می‌گوید: گاهی که با هم درباره رفتنش صحبت می‌کردیم به من می‌گفت شما این همه برای خانم حضرت زینب(س) مجلس گرفتی حالا وقت آن رسیده که نتیجه کارهایتان را ببینید.

ابوالفضل که سوریه بود هر شب با ما تماس می‌گرفت. دو شب قبل از شهادتش، کمی دیرتر از هر شب زنگ زد. نگرانش شده بودم و نمی‌توانستم بخوابم، نشستم قرآن خواندم. فرداشب آن روز، ابوالفضل نیم ساعت دیرتر زنگ زد من خیلی نگران شدم فکر می‌کردم حتما اتفاقی برای ابوالفضل افتاده که زنگ نزده وقتی زنگ زد دوباره عذرخواهی کرد من می‌دانستم که دیگر ابوالفضل را نمی‌بینم اما به همان صدایی که از او می‌شنیدم خوشحال بودم اما شب بعد از آن که ابوالفضل زنگ نزد مطمئن شدم که شهید شده است.

*** شهادت گوارای وجودت مادر**

مادر شهید، در ادامه با اشاره به اینکه از شهادت فرزندش راضی است می‌گوید: چند شب بعد از این که آقا ابوالفضل به سوریه رفته بود به دیدن علی، فرزندش رفتم. همان شب وقتی با ابوالفضل صحبت می‌کردم به او گفتم شهادت گوارای وجودت مادر، تو بهترین راه را انتخاب کرده ای. به پسرم گفتم اگر قسمت تو شهادت باشد به خدا قسم من هیچ مشکلی ندارم، کاملا از تو راضیم آن شب قلبا درک کردم که تا خدا نخواهد برگی از درخت نمی‌افتد و زمان مرگ هر انسانی مقدر و معین است، پس چه سعادتی از این بالاتر که انسان در راه خدا جانش را از دست بدهد.

دو هفته اول که ابوالفضل رفته بود خیلی برایش دعا می‌کردم؛ از خانم حضرت زینب(س) می‌خواستم که هوای فرزند من را داشته باشد بعد از دو هفته فکری به ذهنم آمد که من اصل را فدای حضرت زینب(س) کردم و فرعش را برای خودم می‌خواهم. فرع بدن مبارک ابوالفضل بود که من دوست داشتم به من برگردد این فکر به یکباره به ذهنم آمد که دعا کنم ابوالفضل اسیر دست دشمن نشود و بدن پاکش هم به ما برگردد. خیلی برایش دعا و نذر و نیاز می‌کردم همین را به ابوالفضل هم گفتم ابوالفضل هم می‌گفت قرار است که ما دشمن را از پا دربیاوریم نه این که خودمان از پا دربیاییم.

*** ابوالفضل گفت که به آرزویم رسیدم**

مادر شهید از لحظات خداحافظی می‌گوید: ساعت یک به ابوالفضل اطلاع دادند که بعدازظهر اعزام می‌شود. در این فرصت کمی که داشت برای خداحافظی با من به منزلمان آمد، گفت خیلی از دوستان گفته اند با مادرت خداحافظی نکن اما من نتوانستم بدون خداحافظی بروم. گفت زمانم خیلی کم است و نمی‌توانم به بهشت زهرا(س) بروم و از بابا خداحافظی کنم اما شما از طرف من این کار را بکن.

این اواخر من خیلی نگران بودم و دلشوره شدیدی داشتم. ابوالفضل گفته بود که برگشتن من پنجاه، پنجاه است اما دلشوره من بیشتر از پنجاه درصد بود. هر وقت که نگرانیم زیاد می‌شد قرآن را باز می‌کردم و از آیات قرآن آرامش می‌گرفتم. یکبار این آیه آمد که؛ یاد کن از حضرت نوح(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت اسماعیل(ع) که ما اینها را به مقام بالایی رساندیم این آیه من را آرام می‌کرد؛ به این فکر می‌کردم که هر اتفاقی بیفتد قرار است خداوند ما را بلند کند و به ما مقام بدهد.

من تا وقتی که پسرم را ندیده بودم خیلی نگران و ناآرام بودم اما وقتی که بالای سر پسرم رفتم و با او حرف زدم خیلی آرام شدم. وقتی بالای سرش بودم انگارهیچ اتفاقی نیفتاده بود، به سرش دست کشیدم و بوسیدمش؛ انگار ابوالفضل با من حرف می‌زد! حس می‌کردم که لب‌های ابوالفضل تکان می‌خورد. بالای سر ابوالفضل اشک به چشمان من نیامد فقط با پسرم صحبت کردم. به ابوالفضل گفتم مامان راضی شدی؟ انگار لب‌های ابوالفضل تکان می‌خورد و می‌گفت؛ مامان به آرزویم رسیدم و همانی که خواستم شد.

*** جلوی من حرف رفتن نزنید**

جواد نیکزاد، برادر شهید می‌گوید: ابوالفضل ویژگی بسیار خوبی داشت یکی از آن‌ها این بود که به حریم خانواده ارزش می‌گذاشت و حرمت همه افراد خانواده را رعایت می‌کرد و همه کارهای او حساب و کتاب داشت.

ابوالفضل دلسوز و با محبت بود اگر می‌شنید برای کسی اتفاقی افتاده سعی می‌کرد حتما به کمک آن فرد برود. یک مدتی پیگیری می‌کرد تا صندوقی را تاسیس کند و بتواند مشکلات بچه‌ها را تا حدودی حل کند.

مادرم اوایل ماه رمضان افطاری داشت و ما برادرها برای اعزام ثبت‌نام کرده بودیم. من مدرک آشپزی دارم و قرار بود برای همین کار اعزام شوم، مهدی برادر دیگرم هم قرار بود برای تهیه مستند اعزام شود و ابوالفضل هم قرار بود اعزام شود. مادرم روحیه ولایتی و اهل‌بیتی دارند. مادرم می‌گفت هر کاری می‌خواهید انجام بدهید به تکلیف خودتان عمل کنید اگر می‌خواهید بروید بسم‌الله، فقط اینقدر جلوی من حرف رفتن نزنید.

*** ابوالفضل بوی شهادت می‌داد**

برادر شهید در ادامه می‌گوید: من در طول عمرم دو بار شدیدا غبطه خوردم، یک بار زمانی بود که آقا ابوالفضل برای خداحافظی زنگ زده بود انگار سند دنیا را به ابوالفضل داده بودند که اگر نرود همه چیزش را از دست می‌دهد تمام وجودش پر کشیده بود. خانواده و دوستان می‌گفتند ابوالفضل بوی شهادت می‌دهد حتی بچه محل‌ها می‌گفتند ابوالفضل نوربالا می‌زند. هیچ وقت لفظ شهادت از دهان ابوالفضل نمی‌افتاد. همیشه می‌گفت از خانواده ما بالاخره یکی شهید می‌شود که من هستم. عاشق شهادت بود. ابوالفضل ثابت کرد که مرید واقعی و فدایی حضرت آقا است.ولایت، خط قرمز خانواده ماست. همه خانواده ما حاضر هستند که جان خود را فدای رهبر انقلاب کنند. ابوالفضل هم این گونه بود؛ ابوالفضل عاشق حضرت آقا بود. ابوالفضل ما اولین شهید مدافع حرم محله بیسیم (طیب) است. او با شهادتش به محله ما و به همه ما عزت داد.

*** خدا این هدیه را از ما قبول کند**

برادر از چگونگی اطلاع خود از خبر شهادت ابوالفضل می‌گوید: ساعت یازده و نیم شب، یکی از همکاران ابوالفضل زنگ زد و وقتی دید ما خبری از ابوالفضل نداریم هول شد و خبر را نگفت. آن شب من خیلی ناراحت شدم تا صبح نخوابیدم احساس کردم حتما اتفاقی افتاده است. زنگ زدم به همان بنده خدا و گفتم اگر چیزی شده بگو ما تحمل شنیدنش را داریم .صبح آن روز ماجرای دیشب را برای همکارانم گفتم. همان لحظه یکی از بچه‌ها گفت فلانی با شما کار دارد تا این را گفت فهمیدم که ابوالفضل شهید شده، خبر شهادت ابوالفضل را من به مادرم دادم، مادرم روحیه بسیار بالایی دارد. تنها چیزی که من به ایشان گفتم اسم برادرم بود. فقط گفتم؛ ابوالفضل... و گریه‌ام گرفت. مادرم فهمید که چه اتفاقی افتاده بود. گفتم؛ ابوالفضل به آرزویش رسید. مادرم خدا را شکر کرد و گفت خدا این هدیه را از ما قبول کند. خداوند صبر ویژه‌ای به مادر ما داده است. ابوالفضل تا دو سه روز قبل از شهادت، مرتب با مادرم در تماس بود. آخرین باری که زنگ زد،گفته بود که شاید تا یکی دو روز آینده نتواند زنگ بزند. مادرم خیلی بی‌تابی می‌کرد. اما روزهای آخر ذکر لبش این جمله شده بود که خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار! انگار که داشت از ابوالفضل دل می‌کند.

*** شباهت‌های بی‌حد دو شهید**

مهدی نیکزاد، دیگر برادر شهید می‌گوید: همه به من می‌گویند خوش به حال تو که برادر ابوالفضل هستی، اما من می‌گویم خوشا به سعادت برادران واقعی ابوالفضل، خوشا به سعادت آن برادرانی که اسلحه به زمین افتاده ابوالفضل را بلند می‌کنند.کسانی که در مسیر ولایت جان فدا می‌کنند.

چند ماه قبل، امیر لطفی که از دوستان ابوالفضل بود به شهادت رسید. بین این دو شهید رازی بود که من عمق آن را کشف نکردم. شباهت‌های زیادی به هم داشتند. هر دو فرزند آخر خانواده بودند، هر دوی آنها سال‌ها قبل پدرشان را از دست داده بودند، پدر هر دوی آنها خادم امام حسین(ع) بود، ابوالفضل و امیر هر دو عصای دست مادرانشان بودند، هر دو آیه «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتا» را قرائت می‌کردند، هر دو اشعار اهل‌بیت(ع) را حفظ بودند و در هر فرصتی که دست می‌داد این اشعار را در یک گوشه کناری برای دوستان‌شان می‌خواندند، هر دو هم به شدت نگران مادرانشان بودند امیر لطفی وقتی عازم سوریه شد از برادرانش قول گرفت که هوای مادر را داشته باشند. یکبار که امیر از سوریه زنگ می‌زند، مادرش تنها بوده و امیر خیلی ناراحت می‌شود. همرزم‌های شهید امیر لطفی می‌گویند وقتی تلفن امیر تمام شد تا ساعتها ناراحت بود و می‌گفت چرا مادرم تنها مانده است. ابوالفضل هم دقیقا مثل امیر بود، یکبار که ابوالفضل از سوریه زنگ می‌زند و مادر صدای ضعیفی داشته ایشان هم خیلی ناراحت می‌شود.

*** مدال افتخار حضرت زینب(س)**

روزی که پیکر مطهر ابوالفضل را در معراج شهدا دیدم به او گفتم؛ داداش من همیشه به تو می‌گفتم خیلی بچه‌ای! اما الان فهمیدم که ما بچه‌ایم و تو مرد بودی. داداش تو باغیرت بودی که برای دفاع از ناموس امیرالمومنین(ع) رفتی. تیری که به ابوالفضل خورد مدال افتخاری است که حضرت زینب(س) به سینه برادرم چسباند. ما برای ابوالفضل گریه نمی‌کنیم گریه‌های من برای این است که من ۳۲ سال با یک شهید زندگی کردم شهیدی که ۳۲ سال به من احترام می‌گذاشت شهیدی که من را برادر بزرگ خودش می‌دانست.

*** شهادت ابوالفضل را برادرم ۲۳ سال قبل پیش‌بینی کرده بود**

وی در ادامه می‌گوید: رابطه ابوالفضل با همه صمیمی و مهربان بود، از بچگی پاک و بی‌آلایش، با برنامه و منظم بود. ابوالفضل به معنای واقعی مرد، با مرام و با معرفت بود. به خاطر دارم که در دوران ابتدایی، عینک یکی از همکلاسی‌هایش شکسته بود. اما ابوالفضل از ما پول قرض گرفت و برای دوستش یک عینک دیگر خرید.

آن روزی که پدرم فوت شد ابوالفضل کنار پدرم بود. او خیلی روحیه قوی و محکمی داشت حتی خبر فوت پدر را ابوالفضل به من داد. با این که از دیدن صحنه فوت پدر خیلی اذیت شده بود باز هم خیلی قوی و صبور بود و خودش را کنترل می‌کرد.

ابوالفضل به روضه امام حسین(ع) خیلی اهمیت می‌داد، هر وقت به شهرستان می‌رفت با دوستانش جمع شده و روضه می‌گرفتند، همیشه برای روضه‌خوانی اشتیاق داشت.

ما برادری به نام محمدعلی داشتیم که طلبه بود و در سن ۱۸ سالگی از دنیا رفت. او در آخرین سال زندگی خود سه وصیتنامه تنظیم کرده بود، در آخرین وصیتنامه نوشته بود: «من یقین دارم ابوالفضل در آینده شخصیت بزرگی خواهد شد.» آن زمان ابوالفضل ۱۰ ساله بود، ابوالفضل شهیدی بود که برادرش ۲۳ سال قبل شهادتش را پیش‌بینی کرده بود.

*** من سال دیگر اربعین نیستم**

راهپیمایی اربعین، یکی از مهم‌ترین برنامه‌های زندگی‌اش بود و از چند ماه مانده به اربعین تلاش می‌کرد تا گروهی را برای رفتن به کربلا آماده کند. در این چندسال اخیر گروهش بزرگ‌تر شده بود و زمانی که برمی‌گشت به دوستانش می‌گفت خودتان را برای سال آینده اربعین آماده کنید و باید از حالا آماده باشیم. اما امسال به دوستانش هم گفته بود که من سال دیگر نیستم. در وصیت‌نامه هم قید کرده است که من خیلی زود دلم برای کربلا تنگ می‌شود، اگر رفتید کربلا من را هم یاد کنید.

ابوالفضل همیشه می‌گفت؛ دوست دارم که مردانه بجنگم و در میدان نبرد تاثیر داشته باشم. ما اسلحه ابوالفضل را از روی زمین بلند می‌کنیم و نمی‌گذاریم این راه بی‌رهرو باقی بماند. همان‌طور که ۳۰ سال پیش عمویم در شلمچه شهید شد و ما سعی کردیم راهش را ادامه دهیم.

از اوایل امسال به سرش افتاده بود که به سوریه برود. من و ابوالفضل هر دو نام خود را نوشته بودیم. امسال همه مهمانی‌های عید ما به گریه می‌کشید؛ ما مدام از دفاع و رفتن صحبت می‌کردیم. به ابوالفضل می‌گفتند تو شرایطش را نداری مادرت مریض است، اما ابوالفضل می‌گفت این تکلیف ما است ما یک عمر دم از حضرت زینب(س) زدیم، گوشت و خون ما از روضه است. گاهی وقت‌ها مادرم از رفتن ما به صراحت اعلام رضایت نمی‌کرد که ابوالفضل به مادرم می‌گفت پس چرا ما را از کودکی به روضه می‌بردی خودت ما را اینطور پرورش داده‌ای!

*** شهدای مدافع حرم شخصیت‌های بزرگ عصر ما هستند**

وقتی شنیدم ابوالفضل عازم سوریه شده از همان روز شروع کردم به دل کندن از ابوالفضل، هر چه فکر کردم دیدم امروز و در این زمان بزرگترین شخصیت‌های دوران انسان‌هایی هستند که به دفاع از حرم برخاستند. شهدای مدافع حرم شخصیت‌های بزرگ عصر ما هستند، با وصیتی که محمدعلی کرده بود من یقین داشتم که ابوالفضل با این مسیری که انتخاب کرده حتما شهید خواهد شد.

زمانی که در سوریه بود باتوجه به اینکه ساعات روزه‌داری در سوریه از ایران بیشتر است به او گفتم؛ ابوالفضل جان روزه نگیر، چون هم در خط مقدم هستی و هم ساعات روزه‌داری زیاد است. اما می‌گفت؛ روزه می‌گیرم چون نمی‌خواهم روزه قضا داشته باشم. حالا می‌فهمم که ابوالفضل احساس می‌کرد که ممکن است شهید بشود و دوست نداشت روزه قضا بر گردنش بماند.

*** اسرائیل! منتظر باش که ما انتقام ابوالفضل را از تو می‌گیریم**

برادر شهید نیکزاد در خاتمه صحبت‌هایش می‌گوید: صدای امام حسین(ع) هنوز بلند است. همه این صدا را می‌شنوند. اما دنیای همه انسان‌ها با این صدای ملکوتی سنخیت ندارد. امروز صدای امام حسین(ع) این گونه بلند است که آیا کسی هست از حرم رسول خدا(ص) ناموس امیرالمومنین(ع) دفاع کند. ابوالفضل این نوا را شنیده بود و نمی‌توانست به آن اهمیت ندهد. من به مادرم گفتم ابوالفضل اگر هم سالم برگردد باز هم می‌رود، ابوالفضل دیگر آرام نمی‌گیرد! همین که ابوالفضل لباس رزم در سوریه را پوشید همه غربت، سختی و خطری که وجود داشت را به جان و دل خریده است. برادر من هم همچون همه مدافعین حرم خالصانه پا در این میدان گذاشت؛ میدانی که اسارت، سختی و انواع مشکلات را در خود دارد.

من به حضرت زینب(س) و امام خامنه‌ای عرض می‌کنم: امام حسین(ع) به خاندان مسلم گفت شما حقتان را به من ادا کرده و یک شهید دادید، شما دیگر برگردید. برادرهای حضرت مسلم در پاسخ به امام عرض کردند؛ ما تا به حال که خونی طلب نداشتیم در رکابت بودیم؛ حالا که یک خون طلب داریم و باید انتقام این خون را بگیریم.

اسرائیل و آل سعود منتظر باش که ما انتقام ابوالفضل را از شما می‌گیریم زیرا تکفیری‌ها عددی نیستند. ولایت امیرالمومنین همه چیز مازندرانی‌ها است نسل به نسل ما دیوانه حضرت علی(ع) بودند.

بحرین؛ از مقاومت برابر انگلیس تا ایستادگی علیه آل خلیفه

تهیه و تنظیم: کامران پورعباس

دولت بحرین اخیراً در ادامه تشدید فشار برای حذف کامل معارضان و نابودی انقلاب در این کشور، اعلام کرد تابعیت شیخ عیسی قاسم رهبر شیعیان بحرین را لغو کرده است.

این خبر با هشدار بی‌سابقه سردار سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران به رژیم آل‌خلیفه مواجه گردید. بیانیه شدیداللحنی که سردار سلیمانی در این زمینه صادر کرد توسط خبرگزاری فارس منتشر گردید.

سردار سلیمانی در پی سلب تابعیت رهبر شیعیان بحرین هشدار داد که در صورت هرگونه تعدی به شیخ عیسی قاسم با مقاومت مسلحانه بی‌سابقه‌ای روبرو می‌شود که اسقاط رژیم بحرین گوشه‌ای از تبعات آن خواهد بود.

در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای مقاله‌ای به قلم محمدرضا کلهر منتشر گردیده که در آن پیامدهای سلب تابعیت شیخ عیسی قاسم بررسی گردیده است.

در این مقاله در باره پیشینه حرکت‌های انقلابی در بحرین آمده است:

«... مردم بحرین نیز که سال‌ها منتظر فرصتی برای احقاق حقوق خود بودند در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ انقلاب خود را کلید زدند. ... نامیدن ۱۴ فوریه به‌عنوان نقطه آغاز قیام مردم بحرین به این معنی نیست که پیش از آن مردم بحرین اعتراضی نداشته‌اند. واقعیت این است که مردم بحرین از ۱۸۲۰ میلادی سرگرم مبارزه بوده‌اند. تا سال ۱۹۷۱ با انگلیسی‌ها مبارزه می‌کردند و از آن زمان تا ۲۰۱۱ به‌صورت پراکنده علیه آل‌خلیفه مبارزه کرده‌اند. اکثریت مردم بحرین یعنی بحرانی‌ها، عجم‌ها و هولی‌ها(اهل تسنن بحرین) در حاکمیت بحرین هیچ‌گاه هیچ نقشی نداشته‌اند و پست‌های کلیدی حاکمیت همواره در اختیارخاندان آل‌خلیفه بوده است. در واقع موج بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ به نوعی تسریع‌کننده انقلاب بحرین بود. مردم بحرین به دلیل دوری از اقدامات خشونت‌آمیز، مشی و رفتار کاملاً مسالمت‌آمیز در پیش گرفتند و از طریق اعتراضات و نافرمانی‌های مدنی سعی داشتند به حقوق خود برسند.»

پاسخ آل خلیفه به اعتراضات مسالمت‌آمیز انقلاب بحرین تا کنون مشت آهنین و اقدامات خونین و سرکوبگرانه بوده است. در ادامه این مقاله آمده است:

«اما گویا مشی مسالمت‌آمیز انقلاب بحرین تاکنون جواب نداده و آل‌خلیفه به نوعی این نوع رفتار مدنی را نشانه ضعف انقلابیون تعبیر کرده است. به‌همین دلیل در اقدامی عجیب، شیخ عیسی قاسم، رهبر شیعیان بحرین به اتهام واهی فرقه‌گرایی توسط آل‌خلیفه سلب تابعیت شد. این حکم به معنای این است که آیت‌الله عیسی قاسم که توسط رهبر انقلاب، «ستاره‌ای در آسمان تشیع» معرفی شد به زودی از بحرین اخراج خواهد شد. سلب تابعیت از لحاظ حقوقی امری کاملاً مردود است و تنها آل‌خلیفه آن را با جهت تغییر بافت جمعیتی بحرین بر علیه شیعیان در پیش گرفته است چرا که بیش از ۷۰ درصد مردم بحرین را شیعیان تشکیل می‌دهند. (البته رسانه‌های بحرینی این رقم را ۶۷ درصد اعلام کرده‌اند.)»

در ادامه این مقاله توطئه علیه روحانی انقلابی بحرین بصورت عمقی بررسی گردیده و در نگاهی کلان به ماجرای شیخ عیسی قاسم آمده است:

«واقعیت این است که در چند ماه اخیر جبهه غربی- عبری در سوریه و عراق متحمل شکست‌های سختی شده است. ... در واقع هدف اصلی از آشوب در عراق و سوریه تضعیف محور مقاومت بود اما این پروژه تا به امروز با شکست مواجه شده است. بنابراین بحرین به‌عنوان محل استقرار ناوگان پنجم دریایی آمریکا و همچنین همسایه عربستان در کانون توجهات قرار گرفت؛ چراکه در صورت پیروزی انقلابیون این کشور، منافع آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آنان به‌خطر خواهد افتاد. بی‌تردید پیروزی در بحرین، بر رفتار شیعیان عربستان در منطقه الشرقیه که مستعد قیام علیه آل‌سعود هستند نیز تأثیرگذار خواهد بود. به همین دلیل آل‌خلیفه، رهبر اصلی شیعیان بحرین را با تمسک به قانون واهی سلب تابعیت از تأثیرگذاری و بطن تحولات کنار گذاشت.

اما این اقدام، همان‌طور که گفته شد اقدامی مجزا و منفک از دیگر تحولات منطقه نیست و نباید این تصمیم آل‌خلیفه را مستقل تحلیل کرد. بی‌شک آل‌سعود نیز در اتخاذ این تصمیم نقش داشته است. حکومت عربستان در چند دهه اخیر نشان داده از روی کار آمدن رهبران قدرتمند و مردمی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا هراس دارد. او به‌خوبی می‌داند که روی کار آمدن هر حکومت مردمی در منطقه، به‌معنای یک قدم نزدیک شدن به پایان عمر حکومت استبدادی و قرون وسطایی خود است. از این‌رو تمام تلاش خود را برای سرکوبی آنها به‌کار گرفته است. آل‌سعود نهایت تلاش خود را برای شکست انقلاب مصر و حکومت مرسی انجام داد، علیه مردم بی‌گناه یمن جنگی ۱۸ ماهه را به راه انداخت، آیت‌الله نمر رهبر شیعیان عربستان را به شهادت رساند و اکنون نیز گویا نوبت به شیخ عیسی قاسم رسیده تا وی را از تأثیرگذاری در انقلاب بحرین دور کند. نامه لو رفته پادشاه عربستان به آل‌خلیفه که خواستار اقدام علیه شیخ عیسی قاسم شده است بهترین سند در این مورد است.»

و اما موضع ایران؛ رهبر انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران در سال ۹۰ تأکید کردند: «حکام بحرین ادعا کردند که ایران در قضایای بحرین دخالت می‌کند. این دروغ است. نه، ما دخالت نمی‌کنیم. ما آنجایی که دخالت کنیم، صریح می‌گوییم. ما در قضایای ضدیت با اسرائیل دخالت کردیم؛ نتیجه‌اش هم پیروزی جنگ سی و سه روزه و پیروزی جنگ بیست و دو روزه بود. بعد از این هم هر جا هر ملتی، هر گروهی با رژیم صهیونیستی مبارزه کند، مقابله کند، ما پشت سرش هستیم و کمکش می‌کنیم و هیچ ابائی هم از گفتن این حرف نداریم. این حقیقت و واقعیت است. اما اینکه حالا حاکم جزیره بحرین بیاید بگوید ایران در قضایای بحرین دخالت می‌کند، نه، این حرف درستی نیست؛ حرف خلاف واقعی است. ما اگر در بحرین دخالت می‌کردیم، اوضاع در بحرین جور دیگری می‌شد.»

این سخنان صریح‌ترین و محکم‌ترین سند در مورد موضع ایران در برابر انقلاب بحرین بود. اکنون پس از ۵ سال بار دیگر رهبر معظم انقلاب به نوعی همان موضع قبلی را با ادبیاتی دیگر ادامه دادند. ایشان در دیدار خانواده‌های شهدای هفتم تیر و جمعی از خانواده‌های شهدای مدافع حرم در نوزدهم ماه مبارک رمضان تأکید کردند: «امروز در بحرین ملاحظه کنید! مسئله بحرین جنگ شیعه و سنّی نیست، مسئله حاکمیّت جائرانه ابلهانه یک اقلّیّت مستکبر خودخواه بر یک اکثریّت گسترده است. یک اقلّیّت کوچکی بر هفتاد درصد، هشتاد درصد مردم بحرین دارند حکومت می‌کنند؛ حالا هم [این] عالم مجاهد، آقای شیخ عیسی قاسم را مورد تعرّض قرار داده‌اند؛ این حماقت آنها است، این بلاهت آنها را نشان می‌دهد. شیخ عیسی قاسم کسی بود که تا امروز و تا وقتی‌که می‌توانست با مردم حرف بزند، از حرکات تند و مسلحانه مردم جلوگیری می‌کرد، مانع می‌شد. نمی‌فهمند که با چه‌کسی درافتاده‌اند، نمی‌فهمند که تعرض به شیخ عیسی قاسم یعنی برداشتن مانع از مقابل جوان‌هایی پرشور و پرحماسه بحرینی که [اگر] بیفتند به جان نظام حاکم، از هیچ راه دیگری نمی‌توانند آنها را ساکت کنند.»

در پایان این مقاله نتایج و پیامدهای توطئه آل خلیفه علیه شیخ عیسی قاسم چنین تشریح گردیده است:

«در واقع آل خلیفه با اشتباه راهبردی که در مورد شیخ عیسی قاسم مرتکب شد به نوعی راه را برای انقلابیون بحرینی در جهت اقدامات دیگر باز کرد. شاید بی‌راه نباشد اگر شیخ عیسی قاسم را دلیل اصلی مسلحانه نشدن انقلاب بحرین بدانیم. چراکه این انقلاب در زمانی تشدید شد که منطقه با بیداری اسلامی که در برخی از کشورها با خشونت و قیام مسلحانه همراه بود مقارن گردید. بنابراین ممکن بود شور و هیجانات داخلی مردم بحرین به سمت اتخاذ رفتاری مشابه با مصر و لیبی و سایر کشورها برود اما شیخ عیسی با رهبری خود توانست از درگیری داخلی در بحرین جلوگیری کند. آنچنان‌که بی.بی.سی نیز در گزارشی به مناسبت سلب تابعیت شیخ عیسی قاسم وی را خواستار برابری و اصلاحات در بحرین دانست و بر مسالمت‌آمیز بودن روش و مشی وی تأکید کرد. شیخ عیسی قاسم نیز خود در خطبه‌های نماز جمعه در سال ۲۰۱۲ به صراحت اعلام کرد که مردم بحرین نیاز به اصلاحات دارند. وی در سال ۲۰۱۴ نیز بار دیگر تأکید کرد که انقلاب مردم بحرین مسالمت‌آمیز شروع شده و مسالمت‌آمیز هم ادامه پیدا خواهد کرد.

از سوی دیگر هم‌زمان با افزایش امکان گرایش به راهکارهای غیرمسالمت‌آمیز، به‌نظر می‌رسد حامیان «اسقاط آل‌خلیفه» افزایش خواهند یافت. به‌صورت کلی در بحرین و در میان معترضان، دو خط اساسی وجود دارد: سرنگونی آل‌خلیفه و اصلاح این رژیم. اولی با انقلاب صورت می‌پذیرد و دومی با پادشاهی مشروطه (ملکیه دستوریه). این‌که کدام رویکرد در بحرین دقیق‌تر و صحیح‌تر است، اکنون محل بحث نیست اما واقعیت این است که حامیان پادشاهی مشروطه پرشمارترند. شیخ عیسی قاسم اصلی‌ترین چهره در این رویکرد است که حتی مورد احترام حامیان خط اسقاط آل‌خلیفه نیز هست و بر همین اساس او را رهبر انقلاب بحرین می‌نامند. اما سلب تابعیت از این عالم بزرگ ممکن است باعث آن شود که رویکرد اصلاحی کمرنگ، و در عوض رویکرد معطوف به سرنگونی آل خلیفه پررنگ‌تر شود، و این می‌تواند تراژدی بزرگی برای آل‌خلیفه باشد.»

یک شهید، یک خاطره

مریم عرفانیان

شرمنده شدم

برای خرید آینه و شمعدان داخل یک مغازه رفتیم. عروس آینه‌ای را انتخاب کرد. نظرعلی اکبر را در مورد آینه پرسیدم، اما جوابی نداد. به چهره‌اش نگاه کردم و متوجه شدم که در عالم دیگری است. دوباره بلندتر از قبل گفتم:

-«به نظرت این آینه خوبه؟»

علی‌اکبر به خودش آمد و گفت:

- «چه گفتید؟»

آن وقت دیدم که چند قطره اشک از گوشه چشم‌ها روی گونه‌اش سرید.

***

بعد از این که خرید تمام شد و به خانه رفتیم، پرسیدم:

- «مادر! چرا موقع خرید آینه آن‌قدر ناراحت بودی؟»

جواب داد:

- «وقتی شما به آینه فکر می‌کردید من به جبهه فکر می‌کردم. جسمم جای شما، ولی روحم در جبهه بود. از خود شرمنده شدم، چون بچه‌ها توی جبهه زیر آتش دشمن می‌جنگیدند و من برای مراسم عقد خرید می‌کردم.»

*** خاطره‌ای از شهید علی‌اکبر اصغری**

*** راوی: صدیقه رضازاده، مادر شهید**